



درس‌هایی از انتخابات آمریکا

احیای قانون اساسی و عبور از معادله ترس

بررسی انتخابات هفتم نوامبر ۲۰۰۶ آمریکا مسئله‌ای است درخور تأمل و شایسته تجزیه و تحلیل. ملت آمریکا در نتیجه این گیری مسائل مربوط به کشورشان و تصمیم‌گیری نهایی پای صندوق‌های رأی بدون خشونت، حماسه آفریده‌اند. نتیجه‌ای که از درون صندوق‌ها بیرون آمد چشمگیر و قابل تعمق بود و دست کم این که تصادفی تلقی کردن آن با عقل جور در نمی‌آید و نمی‌توان آن را گل دقیقه ۹۰ به حساب آورد!

در این مقال و مجال کوتاه تلاش بر این است که ابهامی از زمینه‌های تاریخی و هدفمند چرخش و جهش ملت آمریکا در این انتخابات را، درش محور جداگانه مورد بررسی و بازبینی قرار دهیم:

۱- احیای قانون اساسی

از آغاز ریاست جمهوری بوش تاکنون موارد آشکار زیادی از مواد قانون اساسی آمریکا زیر پا گذاشته شده است. سخن از عدول مواد قانون اساسی‌ای است که همیشه داعیه دفاع از حقوق بشر و آزادی را داشته و سعی کرده حداقل در ظاهر به آن وفادار بماند، اما حالا آشکارا نقض می‌شود. ال‌گور^(۱) معاون دوران ریاست جمهوری کلینتون در سخنرانی‌ای به تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۶ به برخی از موارد زیر پا گذاشته شدن قانون اشاره می‌کند و برای "سیاست راست جلوه دادن دروغ‌ها" به منظور دستیابی به مقاصد، مثال‌های متعدد می‌آورد. از جمله ماجرای ترور دکتر لوترکینگ، جنگ ویتنام و جنگ عراق و...

درباره دکتر لوترکینگ، اعتقاد دارد که ترور وی یکی از موارد عدول از قانون اساسی و تلاش FBI برای کمونیست جلوه دادن لوترکینگ بود که در واقع چنین چیزی صحت نداشت. اما بنا به خواست و تلاش FBI یک دروغ به ظاهر راست به همگان باورانده شد:

"بسیار ضروری است که احترام به حاکمیت قانون بار دیگر احیا شود. بنابراین، بسیاری از مادر تالار قانون اساسی حضور یافته‌ایم تا زنگ خطر را به صدا در بیاوریم و از هموطنان خود بخواهیم تا با کنار گذاشتن اختلافات حزبی، در تقاضای دفاع از قانون اساسی و حفظ آن به ما بپیوندند. مناسب است که چنین درخواستی را در روزی انجام دهیم که ملت ما آن را برای گرامیداشت زندگی و میراث دکتر مارتین لوترکینگ اختصاص داده است، دکتر لوترکینگ، آمریکا را به چالش کشید تا بتواند به ارزش‌های کهن مان حیات جدیدی ببخشد. در این روز خاصی که به مارتین لوترکینگ اختصاص دارد، بویژه مهم است به خاطر بیاوریم که مکالمات وی در چند سال آخر زندگی اش به صورت غیرقانونی شنود می‌شد و او تنها یک نمونه از

صدها هزار نفر آمریکایی بود که در طول این دوره، ارتباطات خصوصی‌شان توسط دولت آمریکا مورد تجاوز قرار می‌گرفت."^(۲) ال‌گور می‌گوید همین سیاست راست جلوه دادن دروغ‌ها درباره جنگ ویتنام، در جنگ عراق نیز به اشتباه تبدیل به بیانیه‌ای در لباس حقیقت شد که اجتناب از این اشتباهات می‌توانست وضعیت امریکای امروزی را بهتر کند:

"حاکمیت قانون با مطمئن کردن این که تصمیمات از طریق فرایندهای حکومتی که برای اصلاح سیاست‌ها طراحی شده‌اند مورد امتحان و مطالعه قرار می‌گیرند و بازنگری و بررسی می‌شوند، ما را قوی‌تر می‌سازد و آگاهی از این که تصمیمات، مورد بررسی قرار خواهند گرفت از دادن وعده‌های فوق طاققت جلوگیری می‌کند و مانع از یکپارچه شدن قدرت می‌شود. تمهد به شفافیت، صداقت و پاسخگویی همچنین کمک می‌کند تا کشور ما از بسیاری از اشتباهات جدی اجتناب کند. برای نمونه ما از اسناد محرمانه‌ای که اخیراً غیرمحرمانه شده‌اند باخبر شدیم که قطعنامه خلیج تونکین که مجوز جنگ غم‌انگیز ویتنام را صادر کرد، در واقع بر اطلاعات غلط استوار بوده است. اکنون با گذشت ۳۸ سال باز هم شاهد هستیم که تصمیم‌کننده برای صدور مجوز جنگ عراق بر اطلاعات غلط استوار بود. اگر حقیقت را می‌دانستیم و از این دو اشتباه مهلک در تاریخ خود اجتناب می‌کردیم، اکنون آمریکا وضعیت بسیار بهتری داشت. پیروی از حاکمیت قانون، ما را ایمن‌تر می‌سازد، نه آسیب‌پذیرتر."^(۳)

یکی دیگر از موارد نقض قانون که به اعتقاد ال‌گور لاقیدی آشکار به قانون اساسی است و اصولی را که از زمان جورج واشینگتن رعایت شده است زیر پا می‌گذارد شکنجه زندانیان است:

"... رئیس‌جمهور ادعا می‌کند که می‌تواند شهروندان آمریکایی

را برای مدت نامحدودی بدون در اختیار داشتن حکم دستگیری زندانی کند، بی آن که به آنها متذکر شود که اتهامشان چیست و یا زندانی شدن آنها را به اطلاع خانواده‌هایشان برساند. در همین حال، شاخه اجرایی ادعا کرده است که دارای یک اقتدار ناشناخته پیشین است که به او اجازه می‌دهد با زندانیان تحت اختیار خودش بدرفتاری کند. این بدرفتاری به شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که آشکارا شکنجه به‌شمار می‌آید و از الگویی پیروی می‌کند که اکنون در مراکز امریکایی واقع در چندین کشور سراسر جهان ثبت شده است. بنا بر گزارش‌ها،

بیش از ۱۰۰ نفر از این زندانیان، زیر شکنجه بازجویان قوه مجریه جان خود را از دست داده‌اند و تعداد بیشتری نیز شکنجه و تحقیر شده‌اند. در زندان بدنام ابوغریب، بازجویانی که الگوی شکنجه را ثبت کرده‌اند، تخمین زده‌اند که بیش از ۹۰ درصد قربانیان از هر اتهامی میرا بوده‌اند. این اعمال قدرت شرم‌آور، یک سری اصولی را که ملت ما از زمان ژنرال جورج واشینگتن رعایت کرده است زیر پا می‌گذارد. جورج واشینگتن این اصول را برای اولین بار طی جنگ انقلابی ما صریحاً اعلام کرد و از آن زمان تاکنون تمام روسای جمهوری آن را رعایت

کرده‌اند. این گونه اعمال، نه تنها تخطی از قوانین منع شکنجه کشورمان است، بلکه تجاوز به قرارداد ژنو و عهدنامه‌های بین‌المللی علیه شکنجه نیز می‌باشد.^(۲)

بنا به اعتقاد آل‌گور، رئیس جمهور با توجیه استفاده از اختیارات فرماندهی کل قوایش دارد شکنجه را قانونی جلوه می‌دهد، حتی چنی گفته است برای حفظ نیروها لازم است سر یکی را زیر آب بکنیم! همچنین بنا به گفته آل‌گور سوء استفاده از اختیارات فرماندهی کل قوا توسط رئیس جمهوری در تاریخ حکومت‌های مختلف امریکایی سابقه بوده است:

"آیا واقعاً این درست است که مطابق قانون اساسی ما، هر رئیس جمهوری از چنین اختیاراتی برخوردار است؟ اگر جواب "آری" است، پس طبق نظریه‌ای که این گونه اعمال با توسل به آن صورت می‌گیرد، آیا هیچ کاری هست که بتوان گفت انجام آن ممنوع است؟ اگر رئیس جمهور برای شنود، زندانی کردن شهروندان از سوی خود، آدم‌ربایی و شکنجه، دارای اختیار ذاتی است، پس او چه کارهایی را نمی‌تواند انجام دهد؟ رئیس دانشکده حقوق دانشگاه ییل، هارولد که، بعد از تجزیه و تحلیل ادعاهای شاخه اجرایی در خصوص این قدرت‌های سابقاً نامأنوس چنین گفته است: "اگر رئیس جمهور قدرتی در حد قدرت یک فرمانده کل قوا برای ارتکاب شکنجه دارد، در این صورت او قدرت ارتکاب قتل عام، تجویز برده داری، ترویج



پوش وال گور

تبعیض نژادی و تجویز اعدام بدون محاکمه را نیز خواهد داشت.^(۵) و نیز کسب درآمد نمایندگان مجلس سنا و مجلس نمایندگان مورد دیگری است که ال‌گور به آن بی توجه نمانده است:

"... در مجلس نمایندگان، شمار افرادی که هر دو سال یک بار با یک مبارزه انتخاباتی واقعاً رقابتی روبه‌رو هستند، نوعاً به کمتر از یک دوجین از میان ۴۳۵ نفر بالغ می‌شود. در این میان تعداد زیادی از نمایندگان کنونی به این باور رسیده‌اند که کلید دسترسی مداوم به پول برای انتخابات مجدد این است که در صف حمایت از کسانی بایستند که پول لازم را در اختیارشان قرار می‌دهند و در مورد حزب اکثریت، کل این روند عمدتاً توسط رئیس جمهور حاکم و سازمان سیاسی او کنترل می‌شود... گذشته از این، شمار زیادی از اعضای مجلس نمایندگان و سنا در حال حاضر احساس می‌کنند که ناگزیر باید بخش اعظم وقت خود را نه در بحث‌های متفکرانه درباره مسائل، بلکه در گرد آوردن پول برای خرید ۳۰ ثانیه از آگهی‌های تلویزیونی صرف کنند."^(۶)

ال‌گور اعتقاد دارد امریکای کنونی به‌طور کامل از قانون اساسی جدا شده است و در پاسخ "چه باید کرد؟"، شهروندان امریکایی را تلویحاً دعوت به یک قیام می‌کند و از آنها می‌خواهد به مسئولیت شهروند بودن، صداقت و شرافت‌شان وفادار بمانند، که دیدیم حرکت مشارکتی مردم و سرانجام حضورشان در پای صندوق‌های رأی به نوعی پاسخ در برابر این دعوت بود. البته این حرکت، اتفاقی یک‌شبه نبود. به نظر من قیام بدون خشونت مردم، پشتوانه‌ای محکم داشت. اگر به سیر تفکر و تغییر جهت مردم توجه کنیم، انتشار بیش از یکصد هزار جلد کتاب با موضوعات مختلف در تیراژ بالا و یک میلیون مقاله بنیادین متنوع - بی سابقه در تاریخ نشر امریکا - همه در انتقاد از عملکرد نظام حاکم و متوجه عدول از قانون اساسی، مخالفت با اشغالگری، جنگ و شکنجه، همه نشانه‌های آغاز این حرکت بود؛ همچنین اظهار اعتراض و انتقاد به "گزارش‌های دروغ" و "اطلاعات موازی". مردم همواره در جریان مسائل داخلی و سیاست خارجی کشورشان بودند، عملکرد مسئولان را بررسی می‌کردند که بتوانند پای صندوق‌های رأی تصمیم قاطع خود را بگیرند. من اسم این قیام آرام را "پی‌گیری" و "جدیت" بدون خشونت می‌گذارم. به قول حنیف نژاد هر قیامی دو مولفه دارد: جدیت و پی‌گیری.

۲- دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی مشارکتی؟

در اینجا می‌خواهم به تفاوت "دموکراسی نمایندگی" و

"دموکراسی مشارکتی" اشاره کنم. دموکراسی نمایندگی یعنی این که مردم هر چند سال یکبار پای صندوق های رأی بیایند، رأی شان را داخل صندوق بیندازند و بعد با خیال راحت به خانه های شان بروند، با اعتماد کامل به مسئولان، مثل مسافر اتوبوسی که به راننده اعتماد می کند و با خیال تخت می خوابد! اما دموکراسی مشارکتی با دموکراسی نمایندگی متفاوت است. در دموکراسی مشارکتی، افراد وقتی رأی می دهند همیشه مواظب و مراقب مسئولان و منتخبان خود هستند، که اگر عدول کردند

گوشزدکنند و یا حتی آنها را عزل کنند. در این نوع دموکراسی، مردم همواره نقد می کنند، با پی گیری و جدیت کار می کنند. عملکرد چهارساله مردم آمریکا هم براساس دموکراسی مشارکتی است؛ پتانسیل آنها بیشتر از آن است که به دموکرات رأی بدهند یا به جمهوری خواه؛ چراکه دموکرات ها هم در ابتدا به جنگ و اشغال عراق رأی مثبت دادند و بعدها با آن مخالف شدند. این که مردم در انتخابات اخیر به دموکرات ها رأی دادند برای این بود که در مخالفت با جمهوری خواهان صاحب یک پیروزی ملموس، مقطعی و چشمگیری باشند. از زمانی که مخالفت ها و انتقادات آغاز شد؛ شاهد تظاهرات علیه جنگ در

شهرهای دانشگاهی بودیم، تظاهرات و درگیری هایی که در اعتراض به کشتار مردم و کشته شدن آمریکایی ها، مجروح شدن و تشییع جنازه ها بود. دیگر کسی داوطلبانه به سربازی نمی رفت تا جایی که سربازی اجباری شد و تمامی این صحنه ها با حضور مردم همراه بود. به اعتقاد من الهام از نوع دموکراسی مشارکتی مردم آمریکا می تواند درس مهمی برای ما باشد که چند روز پیش از انتخابات فعال می شویم و انتظار داریم دموکراسی از صندوق های رأی بیرون بیاید، این کار نیاز به مشارکت، کار بی گیر و پشتوانه ای دائمی دارد.

۳- نیروهای مذهبی، قانون اساسی جدید و امریکای جدید برگردیم به گذشته، به انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴؛ یک روز پس از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۴ "توماس فریدمن" در سرمقاله ای با عنوان "دو ملت زیر سایه خدا"^(۷) در نیویورک تایمز بدین مضمون نوشت که این انتخابات، حال و هوای دیگری داشت، مردم نیامدند تا فقط یک رئیس جمهور انتخاب کنند، بلکه آمدند "قانون اساسی جدید" و "امریکای جدید" را رقم بزنند، چرا که ۷۵٪ مردم آمریکا مذهبی اند و

می خواهند رئیس جمهوری مذهبی داشته باشند، علاوه بر آن می خواهند رئیس جمهورشان از گزاره های مذهبی هم استفاده کند. "خیر و شر"، "حق و باطل"، "محور شرارت"، "هر که با ما نیست بر ماست" اینها عباراتی است که بوش به کرات از آنها استفاده کرد. این مردم می خواهند با وجود قانون اساسی، مسائل مذهبی را وارد حکومت و جامعه کنند:

"... طرفداران بوش به قدری با شدت و حدت به دنبال وضع قوانین درباره مسائل اجتماعی و گسترش دامنه مذهب هستند که گویا

درصدد باز نویسی قانون اساسی می باشند، نه انتخاب یک رئیس جمهور"^(۸).

"توماس فریدمن" اظهار نگرانی خود را از نیروهای مذهبی ای که تکیه گاه بوش قرار گرفته اند، این گونه بیان می کند که این نیروها می خواهند جامعه ما را به سمت مبارزه با "علم"، "دموکراسی" و "وحدت" سوق دهند. وی برای رفع نگرانی از آینده آمریکا و پاسخ به "چه باید کرد؟" پیشنهاد می کند شخصیت های دموکرات معتدل، باید حرکت این مذهبی ها را به سمت "علم"، "دموکراسی" و "وحدت" سوق دهند و گرنه باید با قانون اساسی وداع کرد. وی راه چاره را در گفتمان درون دینی می بیند



به طوری که این مذهبی که در جهت مخالفت با علم و دموکراسی و وحدت قرار گرفته است، به سمت موافق با آن سوق داده شود و دیدیم که دموکرات ها به توصیه صاحب نظران از جمله توماس فریدمن که هماهنگ با بررسی های خودشان نیز بود، نیروهای معتدل خود را وارد صحنه انتخابات کردند که همین امر می تواند از دلایل مهم پیروزی شان نیز باشد. درس مهم در اینجا، توجه به این نکته است که در انتخابات اخیر حتی نیروهای مذهبی ای که به بوش رأی داده بودند به او پشت کردند، چرا که بدی رفتار، کردار و گفتار گروه بوش و یاران ثنوکانش به حدی آشکار شد و موارد متعدد پیدا کرد که این نیروهای مذهبی با انصاف و وجدانی که هر انسانی دارد متوجه شدند از احساسات مذهبی شان سوء استفاده شده است. به نظر من، شایسته است که از این جمع بندی و درس مهم دیگر، جوامع نیز درس بگیرند.

۴- ناسیونالیسم امریکایی

مردم آمریکا بسیار ناسیونالیست هستند، برای منافع ملی شان ارزش قائل اند. از ۳۰۰۰ موسسه تحقیقاتی در آمریکا، ۹۰ درصد روی منافع ملی کار می کنند، غرور ملی دارند، حتی زبان خارجی

یاد نمی‌گیرند، مگر مأموران وزارت خارجه و سفارت‌ها که یادگیری‌شان ضروری است. آنها منابع نفت، گاز، اورانیوم، معادن، کشاورزی، آفتاب، باران، برف و... دارند. بنابراین خود را بی‌نیاز و صاحب همه چیز می‌پندارند. همگان می‌دانیم که یک ملت ناسیونالیست معمولاً از حاکمیت منتخب خود دفاع می‌کند، بویژه حاکمیتی که در حال جنگ با دشمن است و درس مهم اینجا، همین نکته است که این مردم ناسیونالیست علیه فرمانده کل قوا و حاکمیت در حال جنگ، بسیار پی‌گیرانه مبارزه کردند و در نهایت علیه او و جنگ رأی دادند و همان طور که دیدیم، محبوبیت بوش از ۹۰ درصد در آغاز جنگ در نهایت به ۲۷ درصد رسید، من فکر می‌کنم باید روی این ویژگی‌های مردم امریکا مانور داد و از حرکت عمیق و گسترده آنها درس‌هایی معنادار گرفت.

۵- معادله ترس

برمی‌گردیم به صحبت‌های ال‌گور، وی بدین مضمون می‌گوید چگونه می‌شود در نظام لیبرال دموکراسی همچون نظام‌های بسته، معادله ترس به گونه‌ای حاکم شود که نتایجی چون ترور لوترکینگ و جنگ ویتنام و جنگ عراق بدهد؟ معمولاً گفته می‌شود این نظام‌های توتالیتر و بسته هستند که بر محور انضباط آهنین و ترس استوارند و برای ال‌گور جای سوال است که چرا معادله ترس در یک نظام لیبرال دموکراسی حاکم شده و فاجعه‌آمیز می‌شود؟ به نظر می‌رسد وی تلویحاً با یک بن‌بست روبرو می‌شود. به اعتقاد من، پاسخ آن "هستی محوری" و "معادباوری" است. اگر انسان‌ها به حقیقتی بی‌نا و شنوا باور داشته باشند، بدون بیم و هراس از شخصیت‌های مافوق، در هر شرایطی حتی اگر خطر جانشان را نیز تهدید کرد، ملتی و دنیایی را به خطر نمی‌اندازند. وقتی چنین باوری نباشد کارمند FBI و CIA گزارش دو رو، مطابق میل مافوق می‌دهد تا از اخراج یا تغییر رتبه‌اش دوری کند:

"ترس، منطق و استدلال را کنار می‌زند. ترس باعث بسته شدن سیاست‌گفتمان و باز شدن درهای سیاست تخریب می‌شود..."^(۹) به هر حال ال‌گور، راه چاره را در قیام و حرکت مردم می‌بیند. یک چنین شخصیت سیاسی‌ای که زمانی معاون کلینتون و از نوجوانی همراه پدرش سال‌ها در کنگره حضور داشته و بسیار خوب به زیر و بم سیاست و حکومت امریکا آشناست در نهایت به قیام مردم روی می‌آورد. نه به سنا و مجلس نمایندگان اعتماد دارد و نه به FBI و نه CIA! ال‌گور از مردم دعوت می‌کند که به مسئولیت شهروندی‌شان عمل کرده و آن را احیا کنند و همان طور که گفتم مردم با حرکت خود، به نوعی به دعوت او پاسخ دادند و این درس مهمی است برای مردم کشورهای جهان سوم که خواهان اجرای قانون اساسی هستند:

"ما به عنوان مردم امریکا وظیفه داریم که نه تنها از حق زندگی

شهروندانمان، بلکه همچنین از حق آزادی و حق کسب شادمانی آنها نیز دفاع کنیم. بنابراین در شرایط کنونی ما بسیار حیاتی است که در جهت حفاظت قانون اساسی مان در برابر خطر کنونی، گام‌هایی فوری برداریم، خطری که با زیاده‌طلبی متجاوزانه شاخه اجرایی و باور آشکار رئیس جمهور مبنی بر این که او نیازی به زندگی تحت حاکمیت قانون را ندارد متوجه قانون اساسی ما شده است."^(۱۰)

پی‌گیری مصرانه و حرکت مردم امریکا، فشار زیادی به کنگره تحت سیطره جمهوری خواهان آورد تا آنجا که گروه دهنفرهای مرکب از پنج نماینده دموکرات و پنج نماینده جمهوری خواه به رهبری بیکر و هامیلتون انتخاب کرده تا از وضعیت عراق گزارش تهیه کند! گویا نظام امریکا با این کار می‌خواهد مسائل و نارضایتی‌های درون مردم را که بسیار جدی است به راهکارهایی درون نظام، محدود می‌کند تا مردم دست از مخالفت خود بردارند. تغییر جایگاه رامسفلد با رابرت گیتس نیز نمونه دیگری است از این ترسند در برابر فعالیت، اصرار و مشارکت مردم امریکا!

۶- آغاز حرکت نوین

ملت امریکا با مطالعه و تجزیه و تحلیل، پی به سیاست خارجی امریکا برده‌اند و حالا دیگر نمی‌خواهند سرنوشت کشورشان با سرنوشت اسرائیل گره بخورد و این آغاز حرکتی نوین است و فرصتی مناسب برای ما. شایسته است در راستای یک بازنگری، طراحان سیاست خارجی ما با این حرکت جداخواهانه مردم امریکا با ویژگی احیای قانون اساسی پیوند بیشتری بخورند.^(۱۱)

لطف‌الله میثمی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، احیای حاکمیت قانون، ال‌گور، ص ۵.
- ۲- همان منبع.
- ۳- همان، ص ۶.
- ۴- همان، ص ۷.
- ۵- همان.
- ۶- همان، ص ۱۰.
- ۷- چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹، دو ملت زیر سایه خدا، توماس فریدمن، لطف‌الله میثمی، ص ۵.
- ۸- همان منبع.
- ۹- چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، احیای حاکمیت قانون، ال‌گور، ص ۱۲.
- ۱۰- همان منبع.
- ۱۱- رجوع شود به لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده، جان جی. میرشایمر و استیون ام. والت، لطف‌الله میثمی، ۴ شهریور تا اول آذر ۱۳۸۵، روزنامه آفتاب یزد و همچنین سرمقاله چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷، رویکردی جدید به قطب‌بندی جهان، لطف‌الله میثمی.